آرمان ملت
ارگان حزب ملت ایران
سه‌شنبه پنجم اسفند ماه ۱۳۵۹

این همه نابکاری شرم‌آور است

ندارند، این لایحه نشان دهنده آن است که دولتمردان ساخت سیاسی وحقوقی کشور را نمی‌شناسند، این لایحه نشان دهنده آن است که در چشم کار بدستان ارزشهای انسانی مفهومی ناشناخته وبی‌ارج می‌باشد.

این لایحه نشان دهنده آن است که دیگر از دستگاه اداری کشور قدرت کار واندیشه خواسته نمی‌شود وهر کار آمدی این دستگاه باید به فراموشی سپرده شود وکارمندان دولت به عنوان انسان آزاد دارای عقیده وصاحب ارزش شناخته نمی‌شوند بلکه به گونه‌ی گروهی «اسیران جنگی»ویا «غلامان خانه زاد»باید تلقی گردند با آینده‌ای سیاه وتلخ وسر به سر محنت.

لایحه‌ای که زیر نام «باز سازی»تهیه وعرضه شده، کوچکترین نشانی از باز سازی ندارد. در سراسر این لایحه، گفتگو ازبزه وکیفر است.

این لایحه در حقیقت «لایحه تشدید کیفر کارمندان دولت »است ودر آن حتی یک کلمه در راستای باز سازی نظام اداری ایران عنوان نگردیده است.

نویسندگان لایحه، باز سازی را، به معنای گسترده‌تر کردن بزمهای اداری وارد کردن مفهومهای تازه به زمره گناهان اداری، و تشدیدتر کردن کیفرها گرفته‌اند.

گویا کار بدستان کشور تنها سخنی که از «باز سازی»و «اداره»آموخته‌اند به اتهام کشانیدن یک جانبه، به داوری نشستن وبه کیفر رسانیدن است.

مثل اینکه گروه اداره کنندگان کشور، در هم شکستن منش فردی کارمندان واز هم پاشیدن ساخت سیاسی وحقوقی کشور را به معنای باز سازی می‌شناسند. ومثل اینکه فراهم کنندگان لایحه چنین تصور کرده اند که کشور فاقد قوه قضائی است وکوشیده‌اند جای خالی این قوه را پر کنند.

ناآگاهی نویسندگان این لایحه حیرت‌آور است، دولتی که چنین لایحه‌ای را تهیه وبه مجلس می‌برد، در حقیقت سند ناآگاهی وناتوانی وکوتاه فکری خود را امضاء کرده است.

تهیه چنین لایحه‌ای ودادن آن به مجلس به گونه‌ای رسمی وجدی بی‌صلاحیتی دولت را برای اداره کشور اعلام می‌دارد، زیرا با تهیه وتقدیم این لایحه ، پیش ازهر چیز و هر کار علیه قوه قضائی کشور به تلاش برخاسته وحرمت آن را در هم شکسته است.

دراین لایحه، مهمترین جنبه‌های کار دستگاه قضائی کشور، یعنی تعیین جرم‌های عمومی وشیوه تحقیق وچگونگی تشخیص آن وآئین رسیدگی به آن به گونه‌ای برداشت شده که بیشتر به شوخی شباهت دارد.

همه زمینه‌ها وهر آنچه دراین لایحه آمده جای ایراد واعتراض دارد که نخستین آنها، توجه به نام لایحه است که «باز سازی نیروی انسانی» گذارده شده.

اگر نام لایحه با مفاد آن سنجیده شود، به روشنی دریافت می‌گردد که دست اندر کاران، از فراهم آوردن شرایط سازندگی ناتوان آمده‌اند جز توبیخ کردن و تنزل مقام دادن واز حقوق کاستن وسرانجام «انفصال دائم از خدمات دولتی»دادن راه دیگری نمی‌شناسند.

آنان که نام «بازسازی» را برای چنین لایحه‌ای برگزیده‌اند، یااز زبان فارسی ومعانی وکار برد واژه‌ها بی‌خبر بوده‌اند یا آنقدر در کارخود صداقت نداشته‌اند که روشن وآشکار بگویند می‌خواهند زمینه سختگیری برکارمندان دولت را گسترده تر کنند.

اگر همه این فرض‌ها کنار گذارده شود وبا روح خوشبینی فراوان به این لایحه نگاه گردد باید گفت، کار بدستان در اندیشه بازسازی بوده اند، ولی آنقدر از شیوه‌های این کار بی‌بهره‌اند که نتوانسته‌اند کلمه‌ای وعبارتی در جهت باز سازی روی کاغذ بیاورند وناگزیر برای کیفر دادن به کارمندان دولت، راه‌های تازه اندیشیده‌اند.

نیت وخواسته اصلی نویسندگان لایحه را نمی‌توان به درستی ودقت تمام تعیین کرد ولی نتیجه‌هائی را که از تصویب واجرای چنین لایحه‌ای بر می‌خیزد می‌توان دریافت. نتیجه اجرای این لایحه، به هراس افکندن وسپس به ذلت کشانیدن کارمندان دولت است.

به طور طبیعی آن نظام اداری که زیر تاثیر این گونه قانون‌ها درآید، سازمانی هراس‌انگیز خواهد شد، و اثر طبیعی هراس‌انگیز شدن سازمان اداری، فرار کردن انسان‌های آگاه توانا ازآن خواهد بود.

هیچ انسان آزاده‌ای، برای مدت بلند، زندگی خود را در لابلای یک سازمان هراس‌انگیز تلف نخواهد کرد و برای هیچکس میسر نیست که همه عمر در تب و تاب اتهام‌ها و ناروائی‌ها قرار گیرد وناگزیر، هرکس راهی برای رها ساختن خود از این گیرودارها خواهد اندیشید، بدین سان تنها کسانی در پیچ و خم سازمان هراس‌انگیز اداری باقی می‌مانند که راهی به هیچ کجا نداشته باشند و نتوانند در هیچ رشته و زمینه دیگری به کار پردازند و براین اساس دیری نپاید که همه‌ی شایستگان از سازمان اداری رویگردان میشوند و تنها کسان ناآگاه و ناتوان در آن جای خواهند گرفت و بدین سان نتیجه لایحه «بازسازی» به «ویرانگری» کشیده میشود.

نظام اداری کشور را نمیتوان زمینه‌ای برای جلوه‌گری سلیقه‌ها و قریحه‌های گوناگون تلقی کرد، نظام اداری کشور، میدان ابرازوجود فراست‌ها و دریافتهای شخصی نیست.

نظام اداری کشور، به گونه‌ی یک وجود زنده (ارگانیک) از قانون‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های شناخته شده‌ای پیروی میکند.

این نظام وظیفه‌های سنگین و بسیار سنگین بر عهده دارد این نظام، مسئولیت فراهم آوردن وسیله‌ها و موجبهای پیشرفت سیاسی و اجتماعی واقتصادی و فرهنگی کشور را بر عهده دارد. این نظام باید به دشواری‌هائی پاسخ دهد که در تاریخ جامعه‌های بشری، اگر بی‌مانند نباشد، بی‌گفتگو کم مانند است. دشواری‌هائی چون مسکن، آموزش، گرانی، بیکاری، خدمات شهری، دفاع ملی، فقر شدید روستائیان، پاشیدگی کشاورزی، پیچیدگی‌های صنعتی و چگونگی وحشت‌آور باررگانی خارجی و کسر بهت‌انگیزتر از پرداختهای کشور در برابر نظام اداری ایران قرار گرفته و این نظام باید در مدتی کوتاه این دشواری‌ها را از میان بردارد ویا دست کم آنها رااز شدت وحدت خارج کند.

آن نظام اداری که قادر به اجرای چنین مسئولیتی باشد، باید از هراس و درماندگی دور بماند و باید جسارت تصمیم‌گیری و قدرت اندیشیدن در آن تشویق و ترغیب گردد و باید یک زمینه بسیار مساعد برای رشد استعداد و شخصیت در آن به وجود آید و چنین زمینه‌ای و چنین کیفیت‌هائی فقط در پرتو مدارا و گذشت هستی میگیرد.

نظام اداری کنونی ایران، در پناه یک حاکمیت سیاسی سراپا فاسد شکل گرفته است. این حاکمیت سیاسی، سالها و سالها، به همه وسیله‌های ممکن توسل جسته تا نظام اداری کشور را به کج راه‌ها بکشاند وکوشیده است تا استعدادها را نابود کند وشخصیت‌ها را پریشان یا ویران بسازد.

تلقی دستگاه اداری بدور از اثرهای حاکمیت سیاسی انگیزه‌ای است برای یک انتقام کور، وچنین انتقامی کجا خواهد توانست این همه آشفتگی وتباهی را از میان بردارد.

چنین انتقامجوئی تنها به از هم پاشیدگی بیشتر نظام اداری کشور وناتوانتر ساختن وابستگان آن می‌انجامد.

بازسازی نیروی انسانی در نظام اداری کشور با انتقامجوئی میسر نیست وبرای آنکه دستگاه اداری ونیروی انسانی آن به کار وتلاش برخیزد باید که در وجود حکومت ودر متن نظامی سیاسی کشور، نسبت به خود مهر ودلبستگی سراغ کند.

اگر دستگاه اداری ونیروی انسانی آن، نسبت به خود کینه ونفرت احساس کند، به طور طبیعی، از خویشتن چنین واکنش‌هائی بروز خواهد داد ودست اندرکاران باید بدانند که «نفرت را نفرت نتواند تاراند، نفرت را فقط محبت می‌تاراند» واین قانونی است جاودانی.

دستگاه حکومت ونظام سیاسی کشور باید در مقام ارشاد وهدایت وبه راه آوردن مردمان باشد، نه در مقام سرکوب کردن آنان.

بارها گفته شده وبازهم گفته می‌شود که اصلی‌ترین وظیفه حکومت، تربیت کردن وساختن مرمان است و «بازسازی نیروی انسانی» کشور نیز از هم اینجا آغاز می‌گردد.

نظام سیاسی کشور نباید تصور کند که انسانها، موجودی خارج از متن شرایط زندگی سیاسی واجتماعی می‌باشند.

نظام سیاسی کشور باید با شرایط حاکم برانسانها درگیر باشد ونه با انسانها، وباید به طرد وسرکوبی شرایط نادرست بپردازد، نه به سرکوبی انسانها.

هجوم بردن به حیات انسانها وسرکوب کردن مردم وپریشان ساختن خانواده‌ها، چه حاصل می‌تواند به بار آورد.

اگر حاکمیت سیاسی کشور، انسانها را جدا از شرایط اجتماعی حاکم درنظر بگیرد و با آنها به مانند دشمنانی بدخو وبدمنش برخورد کند، دیگر برای بازسازی کشور به کدام نیرو تکیه تواند نمود.

نظام سیاسی کشور می‌باید به تجهیز اخلاقی وعاطفی انسانها بپردازد و آنها را در گذرگاه سازندگی وافتخار رهنمون باشد ولی در راه یابی‌های لایحه بازسازی نیروی انسانی از این گرایشها نشانی به چشم نمی‌خورد.

همه رفتار آدمی، چه رفتارهای خطاآلود و چه رفتارهای افتخارآمیز برانگیخته، شرایط زندگی اجتماعی می‌باشد و برای زدودن جنبه‌های نادرست رفتار آدمی باید آن شرایط را که پدید آورنده چنین خطاهائی است از میان برداشت.

ولی این پذیرفته است که در بسیاری زمینه‌ها، برای برانداختن علت‌ها، ناچار کار به درگیری با معلول‌ها کشیده میشود.

در گفتگوی حاضر، بازسازی نیروی انسانی بی‌گمان اقتضا می‌کند که گروههائی همچون وابستگان ساواک و یا فراماسونرها از متن نظام اداری برکنار شوند، ولی این گونه گروهها می‌باید به دقت شناسائی و تعیین شود و باید به طور قطعی و اکید از مبهم گذاردن موضوع پرهیز گردد.

تشخیص یک عمل به عنوان خطا و بار کردن کیفر بر آن، می‌باید به دقت هرچه بیشتر صورت گیرد و می‌باید با تعریف‌های زنده و گویا و روشن که ایجاب کیفر میکند از سایر عمل‌ها تشخیص داده شود.

چنانکه شاختن وابستگی به گروه فراماسونرها به گونه‌ی یک عمل خطا و سزاوار کیفر مورد قبول قطعی است ولی آنگاه که نویسنده لایحه در بند ۵ ماده ۱۶ علاوه بر «عضویت در تشکیلات فراماسونری» از «سازمانهای مشابه آن» هم یاد می‌کند، همه اساس اندیشه قضائی و حقوقی به تزلزل می‌افتد، زیرا «سازمان‌های مشابه» «تشکیلات فراماسونری» دیگر زمینه روشنی برای رسیدگی و تشخیص به دست نمی‌دهد.

اگر نویسندگان لایحه سازمانی را «مشابه» چنین «تشکیلاتی» می‌شناسند، باید به روشنی از آن نام ببرند و آن را معرفی کنند و مردم را از پیوستن به آن برحذر دارند.

ولی ناگفته و ناشناخته گذاردن چنین سازمانهائی راه را بر کار بدستان باز می‌کند که هرگاه بخواهند، هرکس را به عنوان وابستگی به سازمانی «مشابه تشکیلات فراماسونری» مورد پیگرد قرار دهند.

شان خطا با بزه قانونی آن است که می‌باید به طور روشن در قانون تعریف و شناخته شده باشد، بدانگونه که هر کس بتواند آن را دریابد و از آن پرهیز کند و اگر قانونگزار خود در تعریف و شناختن چنین عملی درمانده و به ذکر واژه کلی «مشابه» بسنده می‌کند، چگونه از مردم عادی انتظار دارد که ایشان «شباهت» یک سازمان را به تشکیلات فراماسونری درک کنند و از آن پرهیز نمایند.

ایرا داساسی دیگر که بر لایحه وارد است، آغشته کردن حقوق اداری با مفهوم‌های جزای همگانی است و بسیاری از کارها و رفتارها از هرکس و در هر حال و در هرجا سر بزند بزه است و شایسته رسیدگی و کیفر.

رسیدگی به اینگونه بزه‌ها می‌باید در دستگاه قضائی و براساس آئین‌های خاصی صورت گیرد که «قیام علیه جمهوری اسلامی» یا «عضویت در سازمان‌های جاسوسی علیه جمهوری اسلامی» از اینگونه اتهام‌ها است.

اگر شخصی در مظان اتهام به قیام یا جاسوسی علیه جمهوری اسلامی است، رسیدگی به چنین عملی، به هیچوجه در صلاحیت ارگانهای اداری نیست و ارگانهای اداری به محض آگاهی یا حتی سوءظن از پدید آمدن چنین گناهانی می‌باید مراتب را به دستگاه قضائی کشور اعلام کنند و از آن بخواهند که به اتهام عنوان شده رسیدگی و رأی شایسته صادر نمایند.

رأی ارگانهای قضائی هرچه باشد، می‌باید در نظام اداری به موقع اجرا گذاشته شود و رسیدگی به چنین اتهام‌هائی نه در صلاحیت و نه در توانائی ارگانهای اداری است.

کشانیدن ارگانهای اداری به رسیدگی در اتهام‌هائی چون قیام علیه حکومت و جاسوسی، مستلزم آن است که در درون دستگاههای اداری، سازمانهای اطلاعاتی وسیعی پدید آید که بی‌گفتگو نه درست است و نه ممکن.

خطر بزرگی که در اینگونه حکم‌گزاریها نهفته، آن است که هر اداره‌ای فردا گروهی از کارمندان را به عنوان «عضویت در سازمانهای جاسوسی علیه جمهوری اسلامی» به دادرسی خواهد کشید و آنان را به انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهد کرد.

پدید آمدن «سازمانهای جاسوسی علیه جمهوری اسلامی» مطلبی نیست که در نهان و خفا مورد شناسائی و رسیدگی قرار گیرد و اگر به راستی چنین سازمانی در کشور پدید آمده یا بیاید می‌باید بی‌درنگ با روشنی به آگاهی همه مردم کشور برسد و همه مردم از «عضویت» در آن منع شوند و هرکس به این اعلام بی‌اعتنائی نشان داد، براساس آئین‌های خاص قضائی به دادرسی کشیده شود و این موضعی است که نمی‌توان بدین سان سربسته از کنار آن گذشت و رسیدگی به آن را در چارچوب تنگ «اداره» محدود داشت و از زمره همین عنوان‌ها می‌توان از اتهام «قاچاق اسلحه و مهمات» نام برد که دستگاه اداری کشور وظیفه‌هائی غیر از رسیدگی به آن دارد.

یک نکته اساسی که پیشتر هم بدان اشاره شد، درک کردن و تشخیص دادن حقوق اداری از حقوق جزا است.

حوق اداری نباید و نمی‌تواند به قلمرو حقوق جزا وارد شود و هرکدام از این دو زمینه شاخص‌های مربوط به خود را دارند و برای رسیدگی به اتهام‌های عنوان شده در هر کدام از آنها، شیوه‌های خاصی باید پیش گرفته شود.

اگر به راستی یکی از کارمندان دولت به «قاچاق اسلحه و مهمات» مبادرت ورزید، تنها نباید از کار برکنار گردد و جا دارد با کیفری بسیار سنگین‌تر از این روبرو شود.

و باركردن مجازاتی چنین سنگین هم کار دستگاه قضائی کشور است.

این دستگاه باید با دقت خاص قضائی به این اتهام رسیدگی کند و بر آن رأی صادر نماید و دستگاه اداری حق ندارد که کوچکترین دخالتی در این موضوع بنماید.

نویسندگان لایحه ندانسته‌اند که بر رأی‌های نظام قضائی کشور، اثرهائی به نام «اثرهای تبعی» بار می‌شود، و یکی از این اثرهای تبعی، محرومیت از حقوق اجتماعی است که اشتغال به خدمت دولت یکی از مصداق‌های آن می‌باشد.

اگر کارمندی به راستی به «قاچاق اسلحه و مهمات» مبادرت کرده است و در رسیدگی‌های نظام قضائی کشور این نکته ثابت شود، و کیفری نیز تعیین گردد که حاوی اثر تبعی محرومیت از حقوق اجتماعی باشد، آنگاه اداره مربوط به کارمند هم می‌تواند این اثر تبعی را بکار گیرد.

در بند ده ماده شانزدهم این لایحه آمده است «ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی ازقبیل شایعه پراکنی، کارشکنی، کم‌کاری و همچنین موارد غیرقانونی اعتصاب و تحصن و تظاهرات» این عبارت‌ها پیش از آنکه به بیان قانونی شباهت داشته باشد، به بیان خشم‌آلود روزنامه‌های جنجالی شباهت دارد و آنچه در این ماده نگرانی برمی‌انگیزد آن است که خود نویسندگان لایحه هم نتوانسته‌اند «گناه» موردنظر خود را به طور دقیق بشناسند و عنوان کنند و ناگزیر عبارتی بسیار گنگ به کار گرفته‌اند و گفته‌اند «ارتکاب اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی»، و آنچه از پی این عبارت آورده‌اند نه بر سبیل تعریف است و نه بر سبیل حصر، و فقط نمونه‌هائی که در حال حاضر به ذهن ایشان رسیده در دنبال عبارت گنگ خود آورده‌اند.

در کدام متن قانونی، عبارت‌هائی چنین کلی و پرابهام را به عنوان معیاری برای تشخیص بزه عنوان کرده‌اند و مگر میتوان به اعتبار چنین عبارت‌های گنگ مردم را به دادرسی کشاند.

«اعمال مغایر با مصالح جمهوری اسلامی» باید مورد به مورد روشن شود و حد آن تعیین و بیان گردد و اگر جز این شود، هرلحظه می‌توان «عمل» کارمند دولت را «مغایر با مصالح جمهوری اسلامی» اعلام کرد.

با جای داشتن چنین عبارت‌هائی در مجموعه حقوق اداری کشور، قرار و آرام از کارمندان دولت سلب خواهد شد و بازار تهمت و افتراء رواج خواهد گرفت.

کارمند دولت باید بداند که چه عملی را نباید انجام دهد و «عمل منع شده» باید با چنان روشنی تعریف و بیان شود که در تشخیص مصداق‌های آن جای شبهه و تردیدی پیش نیاید.

از این گذشته واژه‌هائی که به دنبال عبارت کلی آورده‌اند، نیز بسیار کلی و گمراه‌کننده و نگرانی آور است و نه فقط بر عنوان اتهام، روشنائی نمی‌افکنند بلکه آن را پیچیده‌تر هم می‌کنند.

واژه‌های «شایعه پراکنی» و «کارشکنی» چه معنائی دارند، «شایعه پرکنی» در چه زمینه‌ای گناه است و چه مطلبی عنوان «شایعه» می‌تواند به خود بگیرد.

ارگان حزب ملت ایران

گرایش به بی‌قانونی را از میان ببرید

محمدرضاخانی از دسته‌های چاقوکش تا گروههای جدیدتر به گارد جاویدان اجیرشدگان و حزب رستاخیز، همه در زمره بازوهای حکومتگران زورمدار بوده‌اند.

چماقداری وچاقوکشی در دوره سلطنت شاه خلع شده، رواج فراوان یافت به علت اینکه در «فضای باز سیاسی آریامهری!» زدن مردم در کوهستان‌ها و بیابانها و یورش به دانشگاهها وسیله «قوای رسمی نظامی و انتظامی» چهره «دموکراسی شاهنشاهی!» را خدشه‌دار میکرد و بهمین دلیل یا شخصی‌پوشان تمرین یافته نظامی را بجان مردم بیگناه می‌انداختند، چون حمله چماقداران گارد سلطنتی در روز عید قربان در کاروانسراسنگی و یا از قلدران محلی میخواستند که چماقداران خود را بسرکوبی مردم اعزام دارند بسان حمله‌های چماقداران سالارجاف و دیگران در اکثر شهرها و روستاها. در انجام این عملیات خشونت‌آمیز گاه از شهرهای گوناگون نیز عده‌ای چماقدار، به منطقه‌های مورد نیاز فرستاده می‌شدند، و گویا حمله به مسجد کرمان و سوزاندن قرآن در آخرین روزهای دوره سلطنت ساقط شده، توسط چماقداران محلی شناخته شده است.

* * *

مبارزان و انقلابیان ایران از هر حزب و جناحی، آنروزها این کردارهای زشت را محکوم میکردند و خطیبان و واعظان بارها بر منبرها با برانداختن این حرکتهای ضد انسانی، و ضد اسلامی نوید زندگی آرام و با امنیت را به مردم میدادند و نظام اسلامی را بگونه نظام سیاسی و اخلاقی مبتنی بر رأفت و عدالت و آزادگی می‌نمایاندند.

حال چه پیش آمده که چماقداری شدیدتر از دوران پیش از پیروزی انقلاب رواج یافته است. به مسجدها و «قداست» آن که در آن روزگار اندک حمله و اهانت می‌شد، اکنون فراوان می‌شود. حرمت اشخاص کهنسال و عالم کمابیش رعایت می‌شد، اکنون نمی‌شود و بقول فرزند امام خمینی، اعمالی انجام میگردد که طی سی و هفت سال سلطنت شاه معدوم، نظیرش دیده، نشده است.

رهبر انقلاب و بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران هم بارها بطور مستقیم و غیرمستقیم این حرکتهای زشت و ضد اسلامی را محکوم کرده‌اند، اما نه تنها هیچ کاهشی در چماقداری به چشم نخورده بلکه افراط هم گردیده است.

راستی چرا چنین شده است؟

– اگر چماقداری خوب است، چرا در دوره انقلاب محکوم می‌شد، اگر بد است پس چرا در دوره نظام جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد؟

– اگر چماقداری «عبادت» است چرا در دوره شاه، عمل شیطانی شناخته می‌شد و اگر عمل شیطانی است پس چرا در دوره حکومت اسلامی روائی یافته است؟

– اگر چماقداری «مشروع» است چرا امام خمینی آنرا محکوم دانسته‌اند، و اگر رهبر انقلاب و مرجع تقلید، آنرا نامشروع دانسته‌اند، پس چرا بعنوان رهروی و پیروی از خط و تقلید از مرجع، آن عمل «محکوم شده» را انجام میدهند؟

در این نوشتار کوشش شده است تا به این چراها و چراهای همانند آن پاسخ داده شود.

* * *

برای شناخت، چماقداران بندهای زیر باید مورد توجه قرار گیرند:

بند یکم:

– چماقداران درسراسر کشور فعالیت دارند و حوزه عملیات آنها بیک شهر و منطقه محدود نمی‌شود.

– چماقداران کشور اشخاص «حقوق بگیر» بنظر میرسند وازقرار برخی «اجیر شده» وگروهی «نیمه اجیر شده» هستند.

–چماقداران علاوه برحقوق برای عملیات خود بودجه ویژه نیز دارند.

–چماقداران علاوه برچماق ازچاقو وسلاحهای گرم نیز استفاده میکنند.

بدین اعتبار، چماقداران گروه شکل یافته واستخدام شده درسازمانی هستند که بابودجه مناسب ووسائل حمله کافی ازهرنوع درسرتاسر کشور دارای فعالیت می‌باشند.

بند دوم

–چماقداران خود راطرفدار جمهوری اسلامی معرفی میکنند. چماقداران دارای شعارهائی درطرفداری ازامام خمینی هستند.

–چماقداران فقط به دفتر روزنامه‌ها و سازمان‌ها وحزبهای مخالف باحزب جمهوری اسلامی حمله می‌کنند:

بدین اعتبار سازمان شناخته یاناشناخته چماقداران تحت لوای اسلام و طرفداری ازرهبر انقلاب فقط درخدمت حزب انحصارگران حاکم قرار دارد.

بند سوم

–چماقداران درعین اینکه می‌توانند ازنیروهای «ضدانقلاب» بهره گیری نمایند و به آنها خدمت کنند، امابطور مستقیم فرمانبردار تشکیلاتی «ضدانقلاب» نیستند چه بظاهر: ضدانقلاب بایستی علیه دست اندرکاران بسیج شود ولی چماقداران گروههای خاصی رامی‌زنند.

ضد انقلاب بطور مصلحتی هم که شده مورد تقبیح حزب حاکم قرار می‌گیرد ولی چماقداران تشویق هم می‌شوند.

بعضی ازچماقداران دستگیر شده ازعوامل ساواک واخراجی‌های شهربانی سابق بوده‌اند که بخدمت چماقداری درآمده‌اند.

بدین اعتبار «ضدانقلاب شکست خورده» وبزهکاران نظام ساقط شده و برخی ازچماقداران سابق به دلیل‌های گوناگون درخدمت سازمان جدید چماقداری قرار گرفته‌اند وعملیات آنها بی‌هیچ شک و تردید می‌تواند مورد استفاده ضدانقلاب هم باشد.

بند چهارم

– چماقداران به علت گسترده بودن دامنه کردارهایشان می‌توانند ازگروههای سیاسی توتالیتاریستی نیز بهره ورگردند، یعنی افرادی که درقلب بااسلام ونظام جمهوری اسلامی توافق ندارند، حود رادرزمره چماقداران قرار دهند تا:

اسلام وعدالت اسلامی رالکه دار نمایند ومردم رابطور ناخودآگاه به سوی عقیده مادی خاص متعلق به یک ابرقدرت گرایش دهند.

نیروهای راستین انقلاب راکه برمبنای استقلال وآزادیخواهی تلاش دارند اندک اندک دلسرد وازصحنه سیاسی خارج نمایند.

بدین اعتبار، سازمان چماقداران مسلمان نما، علاوه برهمکاران ضدانقلابی سابق خود ازچپ نمایان «جدیدلاسلام» نیز سود می‌جوید.

بند پنجم

– گروه حاکم متعلق به کانون انحصارگری هیچگاه ازفعالیتهای چماقداران جلوگیری نکرده است

–مسئولان قضائی وامنیتی کشور که آنان نیز تعلق به کانون انحصارگری دارند، همه گاه نسبت به این امر بی‌تفاوت بوده‌اند.

– یکی ازنمایندگان کانون انحصارگری درمجلس شورای انحصارگران، «خشم مردم» ازمخالفان نظام جمهوری اسلامی و واکنش خونخواهانه طبیعی طرفداران جمهوری اسلامی راازشهادت رسیدن هفتاد هزار شهید، انگیزه چماقداری «مستضعفان باایمان» میداند.

بدین اعتبار برای گروه حاکم که تعلق به کانون انحصارگری دارند، چماقداران باصفتهای برشمرده مسلمانان باایمان (ولابد مکتبی) هستند که بطور طبیعی باجماق به دفاع ازنظام جمهوری اسلامی برخاسته‌اندو تحریک کنندگان آنها هم مخالفان حزب فراگیر حاکم هستندوازاین رو ازلحاظ سیاسی و قضائی (ولابد اسلامی) غیر قابل تعقیب می‌باشد.

داده‌های موجود نشان می‌دهند که کانون انحصارگران حاکم باپول مردم درسرتاسر کشور شبکه وسیع چماقداری برپاکرده است و بیکاران و«لومپن» ها وبسیاری «اوباش و و اراذل» را به خدمت درآورده و اجیر کانون خود ساخته است و البته درحاشیه فعالیتهای این سازمان گاه مرئی و گاه نامرئی، هم چماقداران رژیم سابق و هم چماقداران پیشتاز دسته‌های توتالیتاریستی برای خواستهای دیگر بکار کشیده شده‌اند.

کانون انحصارگری بی‌آنکه بطوررسمی این سازمان را از خود بداند، بطورغیر رسمی و پنهانی آنرا درزمره سازمانهای حمله‌های خود دانسته و قدرت‌های رسمی کشور را چون سپرهای دفاع بالای سریکایک آنها قرار داده است و بنام اسلام و «حزب‌الله» و دفاع از نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری آن «روح‌الله»، هرسازمان و حزب و روزنامه و شخصیتی را اعم از مذهبی و سیاسی، از میدان بدر می‌برد و اگر لازم دید، میکشد، میسوزاند، ویران میکند، نابود می‌نماید، بهمان‌سان که چماقداران رژیم‌های توتالیتریستی، انجام میدهند و درنظام فروپاشیده سلطنتی هم همانندش دیده شد.

کاربدستان کشوری نیز دراین گونه نظام‌ها گمان می‌برند که از لحاظ «قانونی» دامنشان آلوده نخواهد شد و گرفتاری پیدا نخواهند کرد و براحتی هم می‌توانند از این کردارها «برائت» جویند.

* * *

اما چرا درجامعه گروه یا گروههائی پیدا می‌شوند که آمر و عامل شیوه‌های چماقداری میشوند:

– چماقداری یعنی توسل به زور و قلدری، این عمل زمانی انجام می‌شود که یک گروه فزون طلب و انحصارگر درجامعه بوجود آید و برای تسلط خود هیچ راه منطقی نشناسد، بزبان دیگر، آنجا که بنای **استدلال** فرو ریزد، چماق و چاقو خودنمائی میکند. پس چماقداران و آمران و عاملان چماقداری، درزمره اشخاصی هستند که برای مرام و سیاست خود منطق ندارند.

– چماقداری یعنی گرایش به بی‌قانونی، این عمل زمانی انجام می‌شود که اقلیت حاکم برجامعه برای حقانیت خود هیچ پایه قانونی نداشته باشد، یا به زبان دیگر اجرای قانون را موجب حذف خود درجامعه بداند، درآن زمان علیه قانون به «قدرت» پناه می‌برد.

درقانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فعالیت حزبها درانتشار روزنامه‌ها و برپائی گردهم آئیها و راه‌پیمائی‌ها طبق ضابطه‌هائی آزاد است و چون روائی این اصل‌های قانون اساسی، بی‌مقدار بودن انحصارگران را درجامعه آشکار میکند، و تداومش «قدرت» را از آنها می‌گیرد، پس آنان باید به زور چماق، از همه این کارها، پیشگیری کنند تا چند صباحی بیشتر حکمروا باشند.

بدین اعتبار چماقداری وچماقدار پروری انحصارگران برخلاف قانون اساسی است.

– چماقداری یعنی حرکت ضد اسلامی، حمله چماقداران به جمعیت‌های سیاسی و نمازگزاران و زنان و کودکان ومردان، یعنی بی حرمتی به انسان که اسلام بی اندازه نسبت به آن تاکید دارد وکسی که خودرااهل منطق نداند، اهل قانون نداند، فقط بگوید که مسلمان هستم حق ندارد به همنوع خودش ضربت بزند ووی راآزرده سازد وبی شک اگر چماقداران اعتقاد به «یوم‌الدین» داشته باشند، باید بدانند که درپیشگاه الهی مسئول هستند واگر حزاین کنند، مسلمان نیستند وبدین اعتبار چماقداران اززمره مسلمانان بشمارنمی‌آیند.

– چماقداری برخلاف نظر امام خمینی است، بارها رهبر انقلاب این عمل زشت راتقبیح کرده‌اند وبارها یادآور شده‌اند که با مسالمت ومدارا، اختلافات خودرامرتفع نمائید، کسی که چماق برمیدارد وکسی که چماق رادردست چماقدار میگذارد، هردونسبت به امام خمینی جفاکار هستند.

هزار بار اگر نعره بکشند «حزب فقط حزب‌الله» اما از

بقیه در صفحه ششم

اگر کارمندی از گرانی بی‌رویه کالاها، خبری شنید و از سردرد آن را با همکارش در میان گذاشت، آیا به «شایعه پراکنی» دست زده است.

اگر کارمندی از نایاب بودن مسکن، رواج بیکاری، برباد رفتن ذخیره ارزی کشور، احتمال وجود شکنجه در زندانها، افزایش شمار سرقت و صدها مورد دیگر مانند آنها سخن به میان آورد، آیا به «شایعه پراکنی» دست زده است.

منظور نویسندگان از «شایعه» کدام است و آیا گفتگو در باره رویدادها و جریانهای کشور، هر قدر هم درست و دقیق باشد، عنوان «شایعه» دارد یا منظور از «شایعه» نقل خبرهای ناراست است یا نقل خبرهای «ناگوار».

اگر منظور نقل خبرهای «ناگوار» است که باید یک سره همه کارمندان دولت را به یک باره از کار بیرون کرد، زیرا، خبر «ناگوار» آنقدر زیاد است و بدان سان ذهن همگان را اشباع میکند، که به طور طبیعی و بی‌هیچ خواست و اندیشه و تصمیم قبلی، از همه زبانها، تراوش می‌کند. اگر منظور از «شایعه» نقل خبرهای ناراست است، مگر کارمند دولت دستگاه خبرگزاری ویژه خود دارد، تا هر خبر را که بشنود، از طریق آن به معرض تحقیق بگذارد و راست و دروغ خبرها را از هم جدا کند و فقط خبرهای راست را بازگو کند.

در حالی که رسانه‌های گروهی کشور، به طور پیوسته خبرهای گوناگون و پر از تناقض پراکنده می‌دارند و هر روز خبر اعلام شده‌ای از جانبازگانی یا گروهی تکذیب می‌گردد، کارمند دولت، چگونه می‌تواند، در آغوش موجهای گونه‌گون خبرها، راست را از ناراست تشخیص دهد. راه برخورد با «شایعه پراکنی»، انتشار سریع خبرهای درست و برداشتن کنترل‌های انحصارگرانه از رادیو و تلویزیون و حذف کردن سانسور از روزنامه‌های کشور است. ولی تا زمانی که رسانه‌های گروهی در کنترل انحصارگران است و تا زمانی که سانسور از رسانیدن خبرهای واقعی جلوگیری می‌کند، زمینه رشد «شایعه سازی» برقرار وبرپا است.

نویسندگان لایحه می‌خواهند نارسائی‌ها وناروائی‌های دستگاه انحصارگر وسانسور کننده را با کیفر دادن کارمندان دولت بپوشانند واین کاری است غیرممکن.

دست اندرکاران باید اطمینان داشته باشند که سرانجام خبرهای راست، سینه به سینه نقل می‌شود وهیچ دستگاه کنترل کننده‌ای نمی‌تواند از آگاه شدن مردم جلوگیری نماید.

از دیگر نکته‌های بهت‌انگیز لایحه، تسری دادن بسیاری از حکمها بررفتارهای گذشته کارمندان، وحتی بازنشستگان است (ماده ۵۶) یعنی پیرمرد هفتاد ساله‌ای را که بیست سال پیش بازنشسته شده وشاید هم واپسین روزهای زندگی را می‌گذراند، می‌توان به عنوان «شایعه پراکنی» در سی سال پیش به دادرسی کشانید و «قوت لایموت» را از حلقومش بیرون آورد.

مثل اینکه نویسندگان لایحه کوشیده‌اند، تا آنجا که ممکن باشد، از پریشانی و ویرانی نیروهای انسانی، هیچ دریغ نکنند، حتی در مورد انسان‌هائی که دیگر نیروئی برای آنها نمانده است.

ای دست اندرکاران وامانده، گریبان بازنشستگان را رها کنید وبگذارید این مردم در مرحله‌های پایانی زندگی دور از ضربه‌های شما عمر را به سر رسانند واگر توانائی دارید، دستگاه اداری حاضر را راه بیندازید وبه کار وادارید.

راستی، مگر خود شما در دوران تصدی کدام معجزه را به جا آورده‌اید که اینگونه از مردم کشور، از پیرو جوان طلبکار شده‌اید مگر شما همان نیستید که در دوره کاربدستی خود، از صد میلیارد بودجه عمرانی فقط توانسته‌اید چهار میلیارد را به هزینه برسانید، مگر شما همان نیستید که این تورم افسار گسیخته را پدید آورده‌اید مگر شما همان نیستید که بیکاری را در کشور به مقیاسی رسانیده‌اید که در تاریخ ایران بی‌سابقه است ومگر شما همان نیستید که از انتشار دریافتها وپرداختهای ارزی کشور تاکنون طفره رفته‌اید، شما چه کرده‌اید که این گونه به سرکوبی کارمندان دارای شغل وبازنشسته برخاسته‌اید.

شما که تفاوت حقوق جزا وحقوق اداری را ندانسته‌اید، دیگر به کدام حق وبه استناد کدام معیار به خود اجازه می‌دهید که برای فرداهای مردم، چاره‌اندیشی وراه‌یابی کنید.

شما کار بدستان پر از عقده، بهتر است، لایحه‌تان را بردارید وبی کارتان بروید و چاره‌اندیشی برای کارهای کشور را به مردان کار آزموده بازگذارید، شما را چه به قانون نوشتن بزهکار دانستن و کیفردادن به یک انسان، می‌باید براساس رسیدگی‌ها و با رعایت میزان‌ها و ضابطه‌های ویژه‌ای صورت گیرد، شما کی هستید که اینگونه بر همه حقوق کارمندان دولت حمله آورده‌اید و یک سره آئین دادرسی اداری را از بنیان برافکنده‌اید و حریم قضائی را فروریخته‌اید.

شما که نتوانسته‌اید حداقل وظیفه‌های جاری خود را به انجام برسانید، از دیگران چه می‌خواهید، شما نخست، خودتان را با معیارهای قانونی و اخلاقی تطبیق دهید و سپس برای سرکوب کردن کارمندان قدم رنجه دارید.

لایحه‌ای که نوشته‌اید، چندان درهم و بی‌اساس و ضدانسانی است که شکافتن و گفتگوکردن درباره گوشه‌های گوناگون آن کاری است بی‌حاصل، تنها یک بار دیگر تکرار می‌شود که لایحه‌تان را بردارید و بی کارتان بروید.